



آناتول فرانس (مقایسه با خیام و حافظ)

نویسنده: ضیاء قهاری

مجله دانش مرداد ۱۳۲۸، شماره ۵، از صفحه ۲۷۰ تا ۲۷۵

نمی‌دانم چرا وقتی سخن از استاد ادب آناتول فرانس به میان می‌آید خودم را در دنیایی می‌بینم که فوق این آسمان و زمین و مردمان زمینگیر واقع گردیده و از اوج فلک به جنب و جوش و حرکات کودکانه و بی‌اراده مردمان می‌نگرم و گاهی من هم مجبور می‌شوم که از آن دانشمند بزرگ متابعت کرده لبخندی بزنم و بر بهت و سرگردانی جهانیان تأسف خورم. نه تنها در من چنین افکاری ایجاد می‌شود بلکه هرکس که با این مرد جهان‌بین آشنائی داشته و نوشته‌های او را مطالعه کرده باشد نمی‌تواند به دنبال بلندپروازی‌های او نرود و آفاق و انفس را همچنانکه او سیر می‌کرده است به چشم دیگری نبیند. آناتول فرانس در کتاب‌های خود ما را به حال خود وا نمی‌گذارد که به گوشه‌ای بنشینیم و او هر جا می‌خواهد برود و افکار بلند خود را در آسمان به دست هوا دهد. بلکه افکار او صورت انسانهای گوناگونی به خود می‌دهند و دست ما را می‌گیرند و به هر کجا که می‌روند با خود می‌برند. هر جا که آنها باشند ما هم خواهیم بود و در عالمی که سیر کنند ما نیز همدم اسرار آنها خواهیم شد.

آن هائی که آثار آناتول فرانس را مطالعه کرده‌اند راز این معنی را به خوبی می‌فهمند و می‌دانند که او نه به خشکی فلاسفه بر عقیده‌ی خود پا بر جا است نه همچون بیشتر نویسندگان سطحی می‌اندیشد. با خواندن نوشته‌های او پیوسته در دنیائی از افکار طولانی که همیشه در سیر خود باهم برخورد می‌کنند فرو می‌رویم و مبهوت می‌گردیم به طوریکه ناچار همچون خود استاد به همه چیز بدین می‌شویم. بهتر آنست که عقاید او را یک به یک توضیح دهیم تا بر خوانندگان راز این مسئله آشکار گردد. از آنجا که بین آناتول فرانس و دو شاعر فیلسوف ما خیام و حافظ تشابه فکری موجود است و ایرانیان هم بیشتر به افکار این دو شاعر بزرگ آشنائی دارند کوشش می‌کنم برای روشن ساختن عقاید و روحیات آناتول فرانس قسمتی از آن وجوه تشابه را یادآور شوم.

شرح حال و آثار:

به سال ۱۸۴۴ روز شانزدهم آوریل در کلبه‌ی کوچکی از ساحل رود سن بنام مالا کودکی بدنیا آمد. پدر این کودک فرانسوا تیبو که در کنار همان رودخانه کتابفروشی می‌کرد نام این کودک را آناتول تیبو گذاشت اما چون همکاران و دوستان، پدرش را فرانس می‌خواندند آناتول در بزرگی همان نام را برای خود برگزید و آناتول فرانس نامیده شد. آناتول فرانس در میان کتاب بزرگ شد. زمانی که دانشمندان و ادبا چنانکه معمول است در کتابخانه پدرش به مباحثه می‌پرداختند و در باب عقاید مختلف یا مواضع گوناگون علم و هنر با هم بحث می‌کردند آناتول فرانس هم از همان اوان کودکی به سخنان آن گوش فرا می‌داد و آن گفته‌ها را به گوش جان می‌سپرد. چون صفحه خاطرات کودکان و نوباوگان هنوز به تأثرات و افکار گوناگون آلوده نگردیده



گروه فرهنگی سایه خیال

است هر اثر کوچکی که از عالم خارج بر آن تأثیر کند و در مغزشان مؤثر واقع شود همچون اختر درخشانی در ضمیر آنها خودنمایی می کند و اثری پایا و بادوام میگذارد. از همین رو است که خاطرات کودکی را انسان بهتر می تواند بیاد بیاورد و همیشه در مقابل نظر مجسم بدارد. آناتول فرانس نیز از این نعمت کودکی برخوردار بوده و همان دقایقی را که در کتابخانه پدری در خدمت دانشمندان و محققین شهری بزرگ چون پاریس می گذرانده است همیشه به یاد داشته و پیوسته در آن گفته ها تدقیق میکرده. چنانکه این مسئله به خوبی از مطالعه کتابهای او آشکار می گردد. از همین جا کتاب و مطالعه آن تأثیر بسیار زیادی در ذهن او باقی گذارده است بطوری که بعدها سروکار او تنها با کتاب بود و هر کتابی را که می یافت سر به درون آن می برد و تا جزئیات آن را در نمی یافت آسوده نمی شد. از کودکی آناتول فرانس عشق به کتاب و مطالعه آن را در خود پرورد و تا بزرگ شد بزرگترین شخص مطالعه کننده ای گردید که بر همه چیز آگاهی داشت، مباحثه با دانشمندان هم اثر بزرگی در روحيات این نویسنده عالی قدر گذارد و پایه فکر او را به حدی بالا برد که بر همه چیز شک و تردید روا داشت.

دوران کودکی او همچنان که در «کتاب دوست من» اشارت رفته است در مکتب خانه ای کوچک نزد معلمه ای جوان گذشت و پس از آن در مدرسه ی استانیسلاس به تحصیل علم پرداخت سپس لیسانسیه در حقوق گردید. به کار روزنامه نویسی زیاد اشتغال ورزید. مدتی سردبیر روزنامه شاسور بلیوگرافیک بود و تحت عنوان مطالعه کتاب مقالاتی نگاشت و بعدها هم یک سلسله مقالات در روزنامه «تان» منتشر ساخت که آنها را در چهار مجلد به نام «حیات ادبی» گرد آورده اند. این مقالات سودمند نقد ادبی در باب نویسندگان گذشته و معاصر آناتول فرانس می باشد. در بیست و چهار سالگی دو کتاب شعر به نام «عروسیهای کرنین» و «اشعار طلائی» سروده است. «جنايات سيلوستر بونار» که آنرا در سن ۳۷ سالگی منتشر ساخت بسیار باعث شهرت او گردید و از آن پس قریب ۳۴ کتاب دیگر نگاشت که هریک به سهم خود شاهکاری می باشد از جمله تائیس: عصیان فرشتگان، عقاید موسیو ژزم کواتنار، زنبق سرخ، خدایان تشنه اند و کتاب دوست من اهمیتی به سزا دارند. در سن پنجاه و دو سالگی به عضویت فرهنگستان فرانسه درآمد و در اواخر عمر ریاست آکادکی را حائز گردید و به علاوه به مناسبت فکر بلندی که در تمام آثارش منعکس ساخته بود هیئت جایزه دهندگان نوبل او را برای دریافت آن جایزه به سوئد دعوت کردند و جایزه بزرگ ادبی را تقدیمش نمودند. آناتول فرانس پس از سفرهای چندی که از آن جمله به امریکای جنوبی و ایتالیا کرد در آغاز نخستین جنگ بین الملل در سال ۱۹۱۴ از پاریس مولد اصلی به شهر تور رفت و آخرین سالهای عمر را در بشری Bechellerie گذرانید و عاقبت در هشتاد سالگی به سال ۱۹۲۴ در همان شهر زندگانی را بدرود گفت. جسد او را به پاریس انتقال دادند و از طرف دولت فرانسه با مراسم عزای ملی و شکوه و جلالی عظیم که در آن نمایندگان دولتهای خارجی نیز شرکت کرده بودند به خاک سپردند، بزرگانی چند در باب مقام بلند او سخنرانی کردند از جمله رئیس مجلس شوری پن لووه گفت هر صاحب نظری از این خبر وحشت انگیز بر خود لرزید. بلندی پایه فکر او به حدی بود که سطح دانائی بشر در شب مرگش فرود آمد.



گروه فرهنگی سایه خیال

شیوه نویسندگی و عقاید و افکار فرانس:

در این مورد باید از دو حیث شخصیت و مقام نویسندگی او در نظر گرفته شود. چنان که همین دو مورد در سنجش آثار نویسندگان دیگر محک بسیار خوبی است: نخست از لحاظ لفظ و عبارت و در ثانی از حیث معنی و فکر. از جهت لفظ و تعبیر کلمات آناتول فرانس نویسنده‌ای بود ساده‌نویس که افکار بغرنج را به لباس الفاظی بسیار ساده و درعین حال پرمعنی پوشانیده و در این راه به قدری استادی به خرج داده که او را پادشاه نثر نامیده‌اند از طرفی لغات را عینا در مقابل معنای اصلی خود به کار برده است به طوریکه اگر یکی از آنها را برداریم و واژه‌ای که همان معنی را برساند به جایش قرار دهیم از لحاظ تمام بودن معنی مقام عبارت آناتول فرانس را پیدا نمی‌کند. سعدی و حافظ نیز دارای همین صفات می‌باشند. سعدی می‌گوید:

حکایتی ز دهانت به گوش و جان من آمد

دگر نصیحت مردم حکایت است به گوشم

در این شعر با آنکه واژه حکایت در دو جا ذکر گردیده است با این حال به طوری مناسب و در جای خود به کار رفته که دو معنای مختلف را به صورتی کامل در ذهن پدید می‌آورد از حکایت اول مقصود حالات مختلفی است که از سخن گفتن معشوق پیدا شده است و مقصود از حکایت دوم یاوه‌سرانی می‌باشد همچنین اگر به جای دهان لبان قرار دهیم و بگوئیم حکایتی ز لبانت به گوش و جان من آمد، لطف سخن و معنای مفهوم که سخن گفتن است از شعر دور می‌گردد. اشعار حافظ نیز همگی از این صفت و راز نویسندگی برخوردار است مثلاً در این شعر:

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو

که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

حافظ به اندازه‌ای کلمه حدیث را به جا و مناسب آورده است که از آن مفهوم و معنای وصف کردن به بالاترین درجه‌ای که ممکن است دریافته می‌شود و هیچ واژه دیگری نمی‌تواند به جای آن قرار گیرد و همان مفهوم اصلی شاعر را کاملاً برساند.

در دو صفت دیگر نویسندگی نیز که یکی نقاشی کردن و دیگر تناسب تلفظ لحن کلمات است با صدای خارجی آنها آناتول فرانس کاملاً استاد بوده است: در هریک از کتابهای خود به توضیح و تشریح آنچه می‌پردازد به طوری آنرا در نظر مجسم می‌سازد که گوئی در برابر چشمان ما خودنمایی می‌کند و یا بهتر بگوئیم مثل اینکه خود آنها را می‌نگریم. در حقیقت کلمات کتاب جای خود را به مفاهیم و اشیاء خارجی که منظور نظر بوده است می‌دهند و خود از نظر پنهان می‌گردند. حتی افکار و عقاید صورت جسمانی به خود می‌گیرند و همچون بازیگرانی می‌شوند که در صحنه نمایش بازی می‌کنند و در آن میان آناتول فرانس خود نیز



گروه فرهنگی سایه خیال

یکی از آنها می‌گردد و رُل مخصوصی را عهده‌دار می‌شود. در تمام آثار او افکار دیگران را با عقاید خود او به صورت انسان‌های زنده‌ای می‌نگریم که با هم سخن می‌گویند و مشاجره می‌کنند یا آن که از ظواهر زندگی شکایت می‌نمایند. به علاوه واژه‌ها به طوری به کار رفته‌اند که حالت خارجی را عیناً مجسم می‌سازند و همان صدائی را که از برخورد اشیاء خارجی ایجاد می‌شود آنها بر روی کاغذ می‌آورند و در عین سادگی تمام اصوات و حالات و نعمات طبیعت را نقاشی می‌کنند.

شاعر بزرگ ما فردوسی چنین صفتی را عظیم داشته و تنها کسی است که در هزار سال پیش از اینچنین معنائی پی برده است چنانکه می‌فرماید:

کمان را به مالید رستم به چنگ
بغرید مانند غران پلنگ

این شعر میگرد و تناسبی کامل با اوضاع خارج دارد. هیولیت تن فیلسوف معروف فرانسوی در این مقاله می‌گوید آن نویسنده یا شاعری که بتواند صدای اصلی اشیاء و برخورد آنها را در لباس لفظ بیوشاند جاوید خواهد گردید. آناتول فرانس در «کتاب دوست من» می‌گوید: از «گذشته چیزی را فراموش نکنیم که آینده از آن بوجود می‌آید» و نیز همانجا گوید:

«و طوری که من درمی‌یافتم پریان سکوت و دنیای اسرار را می‌خواستند. در احساسات هم چیز مبهمی وجود دارد که خیلی عزیز است و فرحناک‌ترین روحهای این دنیا فطرتاً در نگهداری آن عشق می‌ورزد. می‌فهمیم که برای کودکان هم همچون بزرگان چیزهای وصف نشدنی وجود دارد.»

افکار و عقاید:

آناتول فرانس فیلسوفی شکاک بود و به هیچیک از عقاید فلسفی پابست نمی‌شد در مقدمه ی کتاب «عقاید موسیو ژرم کوانیار» می‌گوید فلسفه گل ملاطی است که سایر علوم را به هم ربط می‌دهد و در جایی از کتاب «پیر نوزیه» چنین اظهار نظر می‌کند. «باید در انتظار فلسفه‌ای بود که به حدی عمومی و کلی و وسیع و عمیق باشد که تمام این تناقض گوئی‌ها را بتواند با یکدیگر آشتی دهد و در یک جا گرد آورد» در عقاید او پنج مذهب مختلف مشهود است:

۱. شک

۲. اصالت لذت یا مذهب اپیکوری



گروه فرهنگی سایه خیال

۳. جبر و بدینی

۴. لا ادری

۵. مبارزه جوئی

به عقیده او اختیارات تمام عالم به دست نیروی مرموزی است که خود به خود و به اختیار خویش بدون آنکه اراده بشر کمترین دخالتی در آن بتواند داشته باشد همه کار می کند و ما بازیچه دست آن می باشیم از همین رو نسبت به وجود بدین است. مطالعات و تحقیقات آناتول فرانس فکر او را به حدی بالا برد که افکار و دلخوشی های مردم معمولی را جز بازیچه هیچ نمی یافت. مردم را دستخوش تعصب و نادانی می دید. به علاوه خویشتن هم به هر چه اعتماد می کرد بار دیگر خلاف آنچه را که انتظار داشت مشاهده می نمود. در حقیقت نظر انسان را در کارها به علت کوتاهی فکر صائب نمی دید. از این رو تمام معلومات بشر و همه ظواهر را با نظر شک و تردید می نگریست و حتی به علوم ثابت هم مانند ریاضیات شک می کرد چنان که خود می گوید علم هندسه از ابتکارات هوش بشر است ولی افسوس که پایه اعداد بر زمان استوار گردیده است و خطوط از فضا ناشی می شود در صورتی که این دو خود از تخیلات انسان است. در خارج از خیال انسان نه هندسه ای هست نه ریاضی، این خود علمی است که با همه اصالت و استقلال که از خود نشان می دهد ما را از خودمان بیرون نمی برد.

یک مثال دیگر از کتاب دوست من: «تخیل و دروغ پردازی همان است که هر نوع زیبایی و سجه اخلاقی را پرورش می دهد. بزرگ نمی توان شد مگر با «او»، ای مادران ترس نداشته باشید که فرزندان شما را از راه بدر برد. برخلاف، آنها را از خطایای عوام و اشتباهات کوچک و سهل باز می دارد.»

باید دانست که شک مرحله ای است که شخص را به اندیشه کردن و می دارد و تمام معلومات ما هم تا امروز در اثر همین امر ایجاد شده است زیرا اگر در اوضاع حاضر شک و بی اعتباری نفوذ نکند و آنها را خوب و کامل پندارند دیگر درصدد آن نخواهند شد که وضع بهتری را ایجاد کنند. تمام اختراعاتی که شده است در اثر آن بوده که مخترع یا کاشف به وسائل معموله زمان خود اعتبار نکرده و با شکی که داشته در جستجوی وسیله ای جدید برآمده است. برای ایجاد فکر نیز باید وسیله ای برانگیخت تا شک پیدا شود.



گروه فرهنگی سایه خیال

بنابراین اگر آنا تول فرانس پیوسته شک می کرد راهی برای تفکر باز می نمود و آن دنیای فکر فوق بشر را می طلبید که همان دم به آن می رسید و افکار ما را جز یاهو سرائی هیچ نمی یافت ولی فرق آنجا است که حتی به فکر خویش هم شک می کرد و می گفت «مرا چنان مسلم گردیده است که هیچ چیز مسلم نیست»، بشر را دیوانه می دید و خود را هم دیوانه می یافت.

شک نیست که چنین شخصی به تعصبات کودکانه مردم و بازیچه های آنها بدیده ریشخند می نگرست و آنها را بازیچه دست هوی و هوس می دانست. از همین جا است که ریشخند و طنز آنا تول فرانس پیدا می شود و به تمام دروغ پردازی ها یا ظواهری که مورد علاقه بشر بوده و هست می خندد ولی خنده او بسیار فیلسوفانه است.

در جائی در کتاب عصیان فرشتگان می گوید: «چقدر باید بر حال مردمانی که عشق شدید و کودکانه ای برای طبل و تفنگ ابراز می دارند تاسف خورد. بدبخت مردمی که نمی فهمند جنگ با آن که اقوام وحشی را پردل و جسور می سازد و بلاد جهال را تأسیس می کند حتی برای پیروز هم جز زیان و نگون بختی ثمری ندارد. امروز که ملل بواسطه اشتراک در فنون و علوم و داد و ستد به یکدیگر مرتبند جنگ جنایت موحشی بیش نیست. شگفتا این اروپائیان چگونه در پی خفه کردن یکدیگرند در صورتی که یک نوع مدنیت یگانه جمیع آنها را رهبری می کند و یک قسم تمدن، خواهی نخواهی همه آنها را به یکدیگر مرتبط و متحد میسازد.»

باز در همین کتاب میگوید: «جنگ یک نوع تجارت است و ما بازیچه دست سرمایه داران هستیم»

در جائی دیگر تقوی را که بشر پرستش می کند مورد ریشخند و طنز قرار می دهد و می گوید:

«در بین همه عیوبی که سبب هلاک سیاستمداران می شود تقوی شوم ترین آن ها است زیرا زهد و تقوی به جنایت منتهی می شود و کسی که بخواهد به سعادت بشر خدمت کند و فایده ای از اعمالش حاصل شود فکر او باید مافوق هر اخلاق و فضیلتی باشد.»

شاید مقصود آنا تول فرانس از مرحله فوق اخلاق همان مقامی است که عرفای ما عشق نامیده اند و موریس مترلینگ هم آنرا خرد نام می دهد. حافظ فرماید:



گروه فرهنگی سایه خیال

حریم عشق را در گه بسی بالاتر از عقل است
کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد

بشر فوق آنچه که هست خود را مبیند در آن حال است که به نوع ایجاد می شود و یک مرتبه بشر را هزاران سال به پیش می افکند. پیغمبران و فلاسفه و رهبران بزرگ یک چنین حالتی در خود احساس می کرده اند. به علاوه این اخلاق را که از تجربیات بسیار بدوی ناشی می شود اعتباری نیست. چنانکه خود او در کتاب عصیان فرشتگان می گوید: «چنانچه در حقیقت این اخلاقی را که دعوی کنندگان وحی آسمانی و فرود آمده از عالم بالا می دانند نظر کنیم مشاهده خواهیم کرد که از عادات و تجربیات بسیار بدوی ناشی گردیده است. بلی تنها چیزی که مدبر اخلاق مردم است تجربه و عادت است.» و نیز: «به عقیده علمای اخلاق تقوی کوشش و منازعه ایست که بر ضد تمایلات طبیعی و خواهش های نفسانی و غرایز حیوانی می شود. به عبارت ساده تر تقوی یعنی مقاومت بر ضد شهواتی که در خود داریم و تنازعی علیه انسان طبیعی و به عقیده خود این دانشمندان تقوی امری است مخالف با طبیعت پس چگونه اعمال دیگری را که با تقوی جهت اشتراک دارند و مخالف طبیعتند ولو هر چه باشد محکوم می سازند.»

بالاخره می گوید: «اکثر مردم با آن که نمی دانند ایام معدود همین حیات را چگونه باید به کار برد و در فایده همین زندگانی چند روزه سردرگرمند باز در طلب و آرزوی زندگانی دیگری هستند که تمامی نداشته باشد.»

آنا تول فرانس به تمام چیزهایی که بشر را مشغول می دارد بدیده شک می نگریست و تقوی را امری بیچگانه می شمرد. ما را به خوشی دعوت می کرد و این دو روزه ی ناپایدار را سزاوار آن نمی دید که انسان به خود زجر دهد و مغموم و گرفته و پریشان حال باشد. در حقیقت اپیکور فیلسوف یونانی را می ستود که مردم را به لذت بردن از زندگی و خوشی های آن ترغیب می کرد.

در این طریق آنا تول فرانس و خیام و حافظ سالک بوده اند و هریک به نوبه خود می گویند: «در طلب لذات باشیم، از غم دوری کنیم که سعادت در لذات است.»

حافظ می فرماید:

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را



گروه فرهنگی سایه خیال

معشوق چون نقاب ز رخت در نمی کشد
هریک حکایتی به تصور چرا کنند
می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تذویر می کنند

خیام هم همان مقاصد را باین شکل می گوید:

هرچند که رنگ و روی زیباست مرا
چون لاله رخ و چو سرو بالاست مرا
معلوم نشد که در طربخانه خاک
نقاش ازل بهره آراست مرا

و سعدی گوید:

سعدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست
در میان این و آن فرصت شمار امروز را

حافظ خود را رند معرفی کرده است و مقصود از رندی همه چیز خواستن و به هیچ چیز دل نبستن و در همه چیز شک کردن و از دنیای گذران لذت بردن و فرصت شمردن وقت است و آناتول فرانس نیز به همین عقیده معتقد می باشد.